

مجله زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول- پاییز و زمستان ۱۳۸۲

تحلیل داستان و بیان رمزها و تمثیلات «فی حاله الطفولیه»

دکتر محمد بهنام فر

دانشگاه بیرجند

چکیده

شهاب الدین یحیی سهروردی معروف به «شیخ اشراق» چه از نظر قدرت تفکر و نظام فکری و چه از جهت زبانی و ادبی یکی از نوایح حکمت اسلامی و فرهنگ ایرانی است.

شیخ رسالات متعددی را به زبان رمزی به زبان فارسی نگاشته است که یکی از آنها «فی حاله الطفولیه» می‌باشد.

نگارنده در این مقاله ضمن بیان خلاصه داستان «فی حاله الطفولیه» به نقد و تحلیل و بیان رمزها و تمثیلات آن پرداخته و در پایان نتیجه گرفته است که: در این رساله - برخلاف سایر رسالات سهروردی- جنبه‌های تعلیمی و تمثیلی داستان از جنبه‌های رمزی آن بیشتر است و احتمالاً شیخ این رساله را برای مبتدیان سیر و سلوک نگاشته است.

واژگان کلیدی: شهاب الدین سهروردی (شیخ اشراق)، حکمت اشراق، داستانهای رمزی، رمز و تمثیل، سیر و سلوک

مقدمه

شیخ اشراق چه از لحاظ قدرت تفکر و ارزش اندیشه و نظام فکری و چه از جهت زیبایی کلام و توجه به زبان فلسفی یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ حکمت اسلامی و فرهنگ ایرانی است. (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۱)

سهروردی با وجود کوتاهی عمر محدود ۵۰ کتاب به فارسی و عربی نوشته است که از این میان حکایت‌های رمزی او به زبان فارسی حائز اهمیت است، از قبیل: عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، صفیر سیمرخ، لغت موران، روزی با جماعت صوفیه و فی حاله الطفولیه که در تمام این حکایتها از سفر نفس در مراتب وجود و رسیدن به رستگاری و اشراق سخن رفته است. (نصر، ۱۳۶۱: ۶۸)

حکمت اشراقی که از آن به "علم سلوکی" نیز تعبیر می‌کنند «در حقیقت نوعی فلسفه نو افلاطونی است که با اصطلاحات مأخوذ از آیین قدیم ایرانیان توأم شده است و پیروان آن را اشراقیان و اهل اشراق می‌خوانند.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۴)

حکمت اشراقی بیان این اصل است که چگونه غریب عالم غریبه (جهان ماده) می‌تواند به مشرق عالم وجود (جهان اشراق یا عالم ملکوت) راه یابد و این حکمت پیامی است از عالم اشراق به عالم ظلمت به زبان رمزی که هرکس قدرت درک باطنی آن را ندارد. (سهروردی، ۱۳۷۳: ۳۲)

اینک با توجه به آنچه گذشت - به تحلیل داستان و بیان رمزها و تمثیلات یکی از داستانهای فارسی شیخ - فی حاله الطفولیه - می‌پردازیم:

خلاصه داستان

در ابتدای رساله قهرمان داستان از کودکی خود سخن می‌گوید که به دنبال کودکانه دیگر به طلب علم و استاد می‌رود و در صحرائی شیخ را ملاقات می‌کند و مدتی نزد او به شاگردی می‌نشیند. پس از چندی یک روز با نااهلی نزد شیخ می‌رود. شیخ از دورلوحی به او نشان می‌دهد خبری بر لوح می‌بیند که حالش برمی‌گردد و از ذوق آن چنان از خود بی‌خود می‌شود که هر چه بر لوح می‌بیند به دوست نااهلش باز گوید. همراه او که نااهل است برسخن او می‌خندد و او را مسخره می‌کند و دست به سیلی دراز می‌نماید. قهرمان داستان از این موضوع می‌رنجد و دوستش را رها می‌کند و پیشتر می‌رود اما شیخ را نمی‌بیند. هر چه دنبال او می‌گردد او را

نمی‌یابد تا اینکه در خانقاهی روزی پیری را می‌بیند با خرقه‌ای ملمع که یک نیمه آن سیاه و نیمه دیگر سفید است، حال خود را به او می‌گوید. پیر جواب می‌دهد که حق باشیخ است. تو سرری را که از ذوق آن ارواح گذشتگان بزرگ در آسمان می‌رقصیدند به کسی که روز از شب باز نمی‌شناسد می‌گویی و توقع داری که شیخ تو را به خود راه دهد. سپس پیر او را به خدمت شیخ می‌برد و شیخ حکایت سمندر و بط را برایش تعریف می‌کند و در پی آن او را به خاطر سخن گفتن با نااهل ملامت می‌کند و می‌گوید: چون آنها این سخنان را فهم نکنند بر کفر و دیگر چیزها حمل کنند و سپس با تمثیلی برایش روشن می‌سازد که سخن با اهل معنی باید گفت که تن مثل شمع در سر سوز دل کند و نه با نااهل. به دنبال آن بحثی دربارهٔ معالجهٔ امراض معنوی کرده، شیخ را در علاج بیماریهای دل به پزشک امراض جسمانی تشبیه می‌کند. سپس قهرمان داستان از شیخ سؤالات مختلفی دربارهٔ جهان آفرینش و مسائل عرفانی و آداب و رسوم درویشان می‌پرسد و شیخ به تمام سؤالات او پاسخ می‌گوید. که در این پاسخها بسیاری از لطایف حکمت و تصوف را می‌توان ملاحظه کرد. (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۳۹۴)

تحلیل داستان و بیان رمزها و تمثیلات آن

این داستان مانند سایر داستانهای سهروردی از سه بخش تشکیل شده است که بخش اصلی و در عین حال نقطهٔ اوج آن دیدار قهرمان داستان باشیخ است. بخش نخست داستان مقدمه‌ای است که به وضع و حال قهرمان می‌پردازد و به این دیدار منجر می‌گردد و بخش سوم گفتگویی است بین پیرو سالک که طی آن پیر به سؤالات سالک پاسخ می‌دهد. (همان: ۲۲۲)

اما آنچه در نگاه اول توجه ما به خود جلب می‌کند نشانه‌های عدم واقعیت در داستان است، شخصیتها و مکانها و حوادث در داستان به گونه‌ای مطرح و توصیف می‌شود که با تجربه‌های عادی و واقعی نمی‌خوانند و با توجه به تجربه‌های عادی ما در جهان مادی و محسوس مبهم و بی‌معنی است به طوری که بدون در نظر گرفتن امکان تجارب روحانی که در حالت خلسه و در مکانی ماورای عالم حس اتفاق می‌افتد و بدون آشنایی با زمینهٔ تفکر و جهان‌بینی سهروردی این داستان مانند سایر داستانهای او نه معنی دارد و نه می‌توان علت موجهی برای بیان رمزآمیز و مبهم آن ذکر کرد.

این که سهروردی «این داستانها را از زبان اول شخص درست مانند یک رؤیا نقل می‌کند و این که خود هیچ توضیح و تفسیری درباره آنها ذکر نمی‌کند. خودمی‌تواند دلیلی باشد که او واقعه شخصی و یافته‌ها و مشاهده خود را در عالمی فوق حس تصویر می‌کند و مخاطبش در درجه اول نفس خود اوست» (همان: ۲۲۳) لذا باید این داستان را در شمار آثار رمزی به حساب آورد؛ هرچند در این رساله برخلاف سایر رسایل او که «پیر با زبان معمولی و بیشتر با تمثیل و مثل به سؤالات سالک پاسخ می‌گوید جنبه تعلیمی بیشتر از جنبه رمزی آشکار است.» (همان: ۲۳۱) در این رساله - چنانکه از نام آن پیداست - بخشی از آن به ابتدای سیر و سلوک مربوط می‌شود اما سرانجام سالک به مراتب معنوی عالی‌تر می‌رسد. افشای راز و سخنان شیخ برای نااهل باعث می‌شود که سالک از نااهلی سیلی بخورد و مدتها از مصاحبت شیخ محروم گردد اما سرانجام پس از آن که زمان زیادی به دنبال شیخ می‌گردد، او را باز می‌یابد و از تعالیم او با زبان رمزی و تمثیلی بهره‌مند می‌شود ولی از شیخ نمی‌خواهد که معانی آنها را برای او روشن کند و این خود دلیلی است بر ترقی او در امور معنوی و فهم رموز و اسرار. در خود رساله به این مطلب چنین اشاره شده است: «شیخ را گفتم که من وقتی دیگر بدان لوح می‌نگریستم که تو می‌نمودی و ذوقی زیادت نمی‌کردم اما اکنون هرگه که می‌نگرم حال بر من متغیر می‌شود و از ذوق چنان می‌شوم که نمی‌دانم چگونه گشته‌ام. شیخ گفت در آن زمان هنوز نا بالغ بودی اما این زمان بالغ گشتی.» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۶۳) از این جاست که برخی از صاحب نظران معتقدند که ممکن است نظر سهروردی از دوران طفولیت، طفولیت در دانش و سلوک باشد. (سجادی، ۱۳۶۳: ۱۱۶)

نکته دیگر این که «اصولاً یکی از مایه‌های اصلی اغلب داستانهای رمزی دیدار روح یا نفس سالک با اصل آسمانی خویش است. این اصل آسمانی که با تعلیم و هدایت خود نفس را برای کوچ از غربت زمینی تشویق و راهنمایی می‌کند فرشته‌ای است که در پیکرانسانی و در نقش پیری روحانی در عالم مثال درافق دید روح سالک ظاهر می‌گردد.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۲۴۰) در رساله «فی حاله الطفولیه» از این فرشته به عنوان «شیخ» یاد شده است که سالک در صحرائی موفق به دیدار او می‌گردد که در اینجا «صحرا» نیز رمزی از عالم ملکوت است.

مسأله قابل توجه دیگر در این رساله تأکید بر ضرورت پیر برای رسیدن به حقیقت و تداوم ارتباط با شیخ و پیر است؛ چنان که وقتی سالک از کودکان می‌پرسد که علم چه باشد، می‌گویند: «ما جواب ندانیم از استاد ما باید پرسیدن.» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۵۲)

و در جایی دیگر می‌گوید: «پس چنان شد که روزی ده بار می‌رفتم و هر بار چیزی می‌آموختم، چنان شد که خود یک زمان از خدمت شیخ خالی نمی‌بودم» (همان: ۲۵۳) و همان‌طوری که می‌دانیم وجود پیر برای رسیدن به حقیقت از اصول حتمی سیر و سلوک عرفانی است که همه عرفا بر آن تأکید کرده‌اند.

قبلاً اشاره کردیم که سالک وقتی شیخ را باز می‌یابد از او درباره جهان هستی و مسائل عرفانی و تعالیم صوفیانه سؤالاتی می‌پرسد و شیخ با رمز و تمثیل به یکایک سؤالات او پاسخ می‌گوید که این پاسخها حاوی بسیاری از تعالیم عرفانی است؛ اینک به ذکر این موارد می‌پردازیم:

۱- رازداری و کتمان سر از نااهل: در این رساله قهرمان داستان می‌گوید: «از ذوق آن سر که بر لوح بود چنان بی‌خویش گشتم که هر چه بر لوح دیدم با آن همراه بازگفتم، همراه نااهل بود بر سخن من بخندید و افسوس پیش آورد و سفاهت آغاز نهاد و عاقبت دست به سیلی دراز کرد گفت مگر دیوانه گشته‌ای و اگر نه هیچ عاقلی جنس این سخن نگوید» (همان: ۲۵۳) و همین مسأله باعث می‌شود که مدتی از مصاحبت شیخ محروم گردد و بعدها نیز که موفق به دیار مجدد شیخ می‌شود شیخ او را ملامت می‌کند و داستان بطن و سمندر را برایش تعریف می‌کند و به او می‌گوید که: «هر سخن به هر جای گفتن خطاست و هر سخن از هر کس پرسیدن خطاست. سخن از اهل دریغ نباید داشت که نامرد را خود از سخن مردان ملال بود.» (همان: ۲۵۴) و سپس مطلب را با تمثیلی روشن می‌کند و ادامه می‌دهد: «مثال دل نااهل و بیگانه از حقیقت همچنان است که فتیله‌ای که به جای روغن آب بدو رسیده باشد چندانکه آتش به نزد او بری افروخته نشود. اما دل آشنا همچون شمعی است که آتش از دور به خود کشد و افروخته شود.» (همان: ۲۵۴) ضمناً در این بخش از داستان لوح رمزی از دل عارف است.

۲- بیمار دل نیز باید مانند بیمار تن به طیب مراجعه می‌کند: وقتی سالک از شیخ می‌پرسد که هیچ ممکن است که دل بیگانه آشنا شود می‌گوید: هر بیگانه‌ای که بداند دل او بیگانه نیست تواند بود که بیگانه شود و سپس تمثیلی برای آن ذکر می‌کند: « و مثال وی چون مثال رنجوری بود که وی را رنج سرسام باشد.» (همان: ۲۵۵) تا وقتی که گرفتار آن است از خود و رنج خود خبر ندارد اما وقتی به خویش می‌آید می‌فهمد که رنجور است. سپس بیمار دل و بیمار تن را مقایسه می‌کند و می‌گوید: « هر دو بیمار را به سه مقام به مرتبه قوت توان رسانیدن.» (همان: ۲۵۵)

۳- آفتاب رمزی از وجود حق تعالی: در رساله فی حاله الطفولیه درباره آفتاب آمده است: «شیخ گفت او را قوت بسیار است و بر همه جهان دست منت دارد اما کسی حق منت او نمی‌گزارد.» (همان: ۲۵۷) و چنانکه می‌دانیم در آثار سهروردی «نور» رمز تمثیلی از وجود حق تعالی است. «هر چه زنده است به ذات خویش نور مجرد است و هر نوری مجردی زنده است به ذات خود و حق اول نور انوار است زیرا که خود اعطا کننده حیات و بخشنده نور است ظاهر است به ذات خود و نمودار کننده و آفریننده جهان وجود است که فرمود: «الله نور السموات و الارض، نوریت همه انوار سایه فیض نور اوست.» (سجادی، ۱۳۶۳: ۶۵)

۴- تعلقات دنیوی حجاب است: در رساله می‌خوانیم: «نعمت و جاه و مال حجاب راه مردان است تا دل به امثال این مشغول باشد راه پیش نتوان بردن. هر که قلندر وار از بند زینت و جاه برخاست او را عالم صفا حاصل آمد.» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۵۹)

۵- تعصبات و اختلافات و ادعاها به علت عدم درک حقیقت است: سهروردی در توضیح این مسئله می‌گوید: «جمله کره زمین نود و شش هزار فرسنگ، هر فرسنگی به اندازه هزار گز یا گام که هر دو مقیاس کرده‌اند و زمین بیش از این نیست. اکنون این قدر زمین که از ربع مسکون است بین که چند پادشاه دارد بعضی ولایتی و بعضی طرفی و بعضی اقلیمی و هر یک دعوی مملکت می‌کنند، اگر به حقیقت واقف شوند حقاً که ازدعوی خود شرم دارند.» (همان: ۲۵۹)

۶- توکل: وقتی سالک از شیخ می‌پرسد آیا کسی هست که از بند هر چه دارد برخیزد، شیخ می‌گوید: کس آن کس بود، و چون سؤال می‌کند که وقتی هیچ ندارد به کدام اسباب زندگی کند، شیخ پاسخ می‌دهد: «آن کس که این اندیشد هیچ ندهد اما آن کس که همه بدهد این نیندیشد، عالم توکل خوش عالمی است و ذوق آن به هر کسی نرسد.» (همان: ۲۵۹)

۷- ترجیح عافیت بر گنج و پادشاهی: سهروردی برای این معنی داستان بازرگان و دریا را ذکر می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که: «نانی به عافیت بهتر از گنج و پادشاهی.» (همان: ۲۶۲)

۸- هر که در این دنیا از بند چیزی برخیزد در آن عالم به چیزی رسد: سهروردی در این باره تمثیل جالبی می‌آورد و می‌گوید: «اگر کسی به خواب بیند که وی را چیزی زیادت آمد مُعَبَّر گوید چیزی کم شود و اگر بیند چیزی کم شد معبر گوید چیزی زیادت شود ... اکنون این اصلی محکم است؛ زیرا آن که خواب می‌بیند جان است و جان در آن عالم بیند پس هر چه آنجا کم شود اینجا زیادت شود ... اکنون هر که در دنیا چیزی به سبب آخرت از سر حقیقت ترک کند در آن عالم چیزی یابد.» (همان: ۲۶۲)

۹- هر چه انسان بالغ تر شود ذوق عرفانی او بیشتر می‌گردد: وقتی سالک می‌گوید که قبلاً وقتی به لوح می‌نگریستم ذوقی نمی‌کردم اما حالا وقتی به آن می‌نگرم حالم متغیر می‌شود، شیخ جواب می‌دهد: در آن زمان نابالغ بودی و حالا بالغ گشتی و سپس تمثیلی می‌آورد و می‌گوید: «اکنون این را مثالیت، مرد که نابالغ بود اگر مجامعت کند او را از آن ذوقی نباشد اما چون بالغ شد و به مجامعت مشغول گشت وی را از آن لذتی بود که اگر به وقت انزال منی، دوستی عزیز وی را از آن عمل باز دارد آن را غایت دشمنی شمرد و خود را در آن لذت گم کند.» (همان: ۲۶۳)

۱۰- لزوم و اهمیت سماع: چنان که می‌دانیم صوفیه برای کسانی که از بند نفس رسته‌اند و درویشان را صفا داده‌اند سماع و رقص را جایز می‌دانند و آن را وسیله‌ای برای ترقی حالات معنوی عارف تلقی می‌کنند «سالکان در سماع و رقص ملکوتی خویش با حرکات موزون و با زیر و بم متناسب و جنبش اعضا خروش نهاد و اندرون خود را نمودار می‌سازند ... زیرا رقص آنان خودشکنی است، بت‌شکنی - بت نفس - ... دست می‌زنند،

دست می‌افشانند، پای می‌کوبند که از دست دیو نفس رهایی یافته‌اند، رقص می‌کنند که از نقص جسته‌اند و راه کمال را می‌پویند، روح ناراحت در اندرونشان شوری به پا کرده افسانه هستی ایشان بر باد رفته، حق و حقیقت در نفس ایشان تجلی کرده.» (امام، ۱۳۵۳: ۱۹۵)

در این رساله نیز سالک درباره سماع، رقص و دست‌افشانی سؤالاتی از شیخ می‌پرسد و شیخ دلیل هر کدام را ذکر می‌نماید که از این میان تمثیل شیخ برای رقص از همه جذابتر و شنیدنی‌تر است. او می‌گوید: «شیخ را گفتم رقص کردن بر چه می‌آید؟ شیخ گفت: جان قصد بالا کند همچو مرغی که خواهد خود را از قفص به دراندازد، قفص تن مانع آید، مرغ جان قوت کند قفص تن را از جای برانگیزاند، اگر مرغ را قوت عظیم بود پس قفص بشکند و برود و اگر آن قوت ندارد سرگردان شود و قفص را با خود می‌گرداند، باز در آن میان آن معنی غلبه پدید آید مرغ جان قصد بالا کند و خواهد که چون از قفص نمی‌تواند جستن، قفص را نیز با خود ببرد، چندانکه قصد کند یک بدست بیش بالا نتوان بردن مرغ قفص را بالا می‌برد و قفص باز بر زمین می‌افتد.» (سهروردی، ۱۳۷۳: ۲۶۴)

چنانکه ملاحظه می‌شود در آنچه گذشت مرغ تمثیلی از «روح» و قفص تمثیلی از «تن» انسان است. سرانجام رساله با این حقیقت پایان می‌یابد که صوفی بودن به لباس ظاهر نیست «نه هر که ازرق پوشید صوفی گشت چنان که گفته‌اند:

ازرق پوشان که بس فراوان باشند صوفی صفتان میان ایشان باشند
کایشان همه تن باشند ازجان خالی و آنان چه کنی تن که همه جان باشند

(همان: ۲۶۶)

نتیجه

این داستان نیز - مانند دیگر داستانهای سهروردی - از سه بخش تشکیل شده است. سهروردی در بخش نخست به بیان وضع و حال قهرمان می‌پردازد. بخش دوم - که بخش اصلی و نقطه اوج داستان است - به دیدار قهرمان داستان با شیخ اختصاص دارد و بخش سوم حاصل گفتگوی پیر و سالک است.

در این رساله - برخلاف سایر رسالات سهروردی - جنبه‌های تعلیمی و تمثیلی داستان از جنبه‌های رمزی آن بیشتر است و گمان‌نگارنده این است که شیخ این رساله را برای مبتدیان سیر و سلوک نگاشته است.



منابع

- ۱- امام، سید محمد کاظم (۱۳۵۳) فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمه اشراق. تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- ۲- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۸) رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹) ارزش میراث صوفیه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۳) شهاب الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق. تهران: انتشارات فلسفه.
- ۵- سهروردی، یحیی، شهاب الدین (۱۳۷۳) مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تصحیح سید حسن نصر، ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- نصر، سیدحسن (۱۳۶۱) سه حکیم مسلمان. ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپخانه سپهر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی